

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

National Characters

شخصیت های ملی

کاندیدای اکادمیسین سیستانی

نواب محمدزمانخان و نقش او در قیام کابل (۱۸۴۱-۱۸۴۲)

سیمای نواب محمدزمانخان و اوضاع کابل بنا بر اکبرنامه:

نواب محمدزمانخان فرزند نواب اسدخان ابن سردار پاینده خان، یکی از رجال وطن دوست و خیر اندیش و رهبر مبارزین ملی در دوران جنگ اول افغان و انگلیس بود، که متأسفانه آنچنانکه حق اوست، در تاریخ کشور ما و بخصوص تاریخ قرن ۱۹ میلادی بدرستی معرفی نشده است.

درست نمیدانم که چرا مؤرخین ما، از یاد این غازیمرم مبارز که در بدترین و دشوارترین روزهای تسلط انگلیسها بر کشور، مرکز و محور آمال سران و خوانین و شورشیان کابل و حومه آن بود و تا پیروزی کامل مبارزین بردشمن و اخراج آنان از کابل، در مقام رهبری و اداره مبارزین ملی قرار داشت، از او آن چنانکه شایسته است یاد نکرده اند؟ حال آنکه او در تمام اقدامات و عملیات ضدانگلیسی و ضد بیگانه پرستان، مرتکب عملی که مایه سرافکندگی برای وطن و طندارانش شمرده شود، نشده است.

یکی از منابع بسیار معتبر و دست اول جنگ اول افغان و انگلیس، اکبرنامه، اثر حماسی از حمید کشمیری است که در سال ۱۲۶۰ هـ (= ۱۸۴۴) به نظم کشیده شده است و چون این اثر دو سال بعد از ختم جنگ انشاء شده است، میتوان بیش از هر منبع و مدرک دیگری بر آن باور داشت.

در این منظومه، نقش نواب محمدزمان خان، بسی چشمگیرتر از نقش نایب امین الله خان لوگری و عبدالله خان اچکزایی است. بنا بر اکبرنامه، او مردی اندیشمند، و رای زن خردمندی است که مشکلات را از پیش پای مبارزین با سرانگشت تدبیر می گشاید و اوست که در بحرانی ترین اوضاع و احوال کشور که زورگویی و حق کشی و بی مبالائی انگلیسها و انگلیس مشربها مردم را بستوه آورده بود، خوانین و بزرگان کابل را به مشوره فرامیخواند و راه نجات مردم را از زیر سلطه بیگانگان به آنها نشان میدهد. بنا بر این نقش نواب محمدزمانخان را در قیام ملی از قول حمید کشمیری دنبال میکنیم.

حمید کشمیری اوضاع آن روزگار کابل را بعد از تبعید امیر دوست محمدخان بدینگونه ترسیم میکند:

نشستند ایمن سران فرنگ	زانیدیشه فتنه کین و جنگ
در ظلم یکباره کردند باز	نمودند دست تطاوول دراز
ببردند از اعیان گله ها	نهادند در غله دان غله ها
شده مردم از عدل و داد فرنگ	به حالی که رنجور بادا فرنگ
ز ناموس در شهر نامی نماند	به ساز و به قانون مقامی نماند
خوانین چنان آبرو ریختند	که چون خاک با آب آمیختند
به یکبارگی پا و بی سر شدند	ز کشمیریان هم زبون تر شدند
چوزینگونه کابل پر آشوب شد	به انواع محنت لگد کوب شد

هر آنکس که بر حال خود میگریست

همیگفت خود کرده را چاره نیست (۱)

چون از این وضع مردم بستوه آمده بودند، سران و بزرگان شهر از اینجا و آنجا صدای اعتراض خود را بلند کردند. بنا بر روایت اکبرنامه، برنس به شاه شجاع از دست بزرگان کابل شکایت کرد و پیشنهاد نمود تا شاه آنها را از پایتخت بدور سازد. شاه شجاع آن پیشنهاد را به جان پذیرفت و سران اقوام و متنفذین کابل را بحضور خواست و امر نمود تا خود

را برای سفر هندوستان آماده کنند. سران و بزرگان کابل که از آن میان نواب محمدزمانخان، عبدالسلام خان پوپلزائی، عبدالله خان اچکزائی و امین الله خان لوگری، نواب جبار خان و سردار عثمان خان و محمدشاه خان سرشناس تر بودند، پس از بازگشت از حضور شاه با هم به مشوره پرداختند و نواب محمدزمانخان را به رهبری خویش انتخاب کردند. در همین مجلس فیصله به عمل آمد تا محمدشاه خان بابکرخیل و عبدالعزیزخان جبارخیل رؤسای اقوام غلجائی مسکون در خوردکابل، تیزین و گندمک راه موصلاتی کابل- جلال آباد را مسدود کنند. وبعد برسریرنس که مایه فساد و تبعید بزرگان کابل بود، هجوم برده او را نابود کنند و در قطع و قمع دشمن کمر بندند. این مطالب را حمید کشمیری بخوبی بیان و از اجراءت شاه شجاع چنین میگوید:

همه نامداران فراهم نمود
به تمهید گفت ای خواندین من
زیب حسن خدمت که ورزیده اید
چو صیت نکویی نماند نهان
چنان از شماراضی و خوشدلست
بباید به خدمت بیستن کمر
خوانین کابل از شنیدن سخنان شاه هک و پک ماندند و هریک در فکری فرو رفتند، از آن میان نواب محمدزمانخان به شاه شجاع گفت:

زبان تملق بیان برگشود
وفادار و غمخوار دیرین من
به انواع بخشش پسندیده اید
به لنین شنیده است شاه جهان
که مردم به دیدن دلش مایلست
بدانوسودن پا نموده زسر (۲)
یکی بود هشیار و شیرین زبان
زختت کمین پایه تر، تخت جم
چو حکمی که نازل شد از آسمان
چه آنجا چه اینجا کمین بنده ایم
ضروراست زاد ره و برگ و ساز
بود چند گه مهلتی در میان
بسازید تا هفته ای کار خویش

زبارکزئیها محمد زمان
بگفت: ای شهنشاه داراحشم
بجان و تن ماست حکمت روان
بهرسوی که گوئی شتابنده ایم
ولیکن چو پیش است راه دراز
بباید که بهر سرانجام آن
ملک گفت در بستن بار خویش
پس از هفته تعجیل رفتن کنید
سخن ختم شد، ختم گفتن کنید (۳)

خوانین کابل هریک مانند مرغی که از قفس پریده باشد، از دربار بدرجستند و به خانه های خود برگشتند و فردای آن روز درخانه محمدزمان خان به مشورت نشستند.

مشوره محمدزمانخان به بزرگان کابل

فراهم نشستند در مشوره
دگر خان عثمان و جبار خان
یکی خان عبدالهش بود نام
دگرکس مسمی به عبدالعزیز
دگر نامورنام، عبدالسلام
بگفتار شیرین زبان برگشاد
بدیدید آن آب در زیرکاه
ادای نکو، معنی جان گسل
که دانست کاین ها ندانند هیچ
بسازد گرفتار قید فرنگ
فتاده در اندیشه کارما
نگشتی زما هیچ کس رستگار
کمان وزره تیر در دست ماست
ببندید برچاره سازی کمر
به ازرنده ماندن به قید فرنگ
چرا درهراسید ازاین ریو رنگ

خوانین کابل زمین یکسره
زبارکزئی ها محمدزمان
زقوم اچکزی بلند احتشام
زغلجائیان شاه خان بود نیز
محمدامین خان عالی مقام
محمدزمان خان فرخ نهاد
که یاران شنیدید گفتار شاه
زبانش چه گوید چه دارد بدل
ازاین گفت آن گفته پیچ پیچ
خیالش که مارابه نیرنگ ورننگ
حریف است در بند آزارما
نمی بردمش حیل ای گربکار
کنون چاره کار در دست ماست
هنوز آب طوفان نرفته زسر
به شمیرمردان به میدان جنگ
کجارت غیرت چه شدنام و ننگ

به هم اندرین ورطه ایم آشنا
بگوئید چونست تدبیرما (۴)

بدینسان ملاحظه میشود که نواب محمدزمانخان، آن شخصیت قابل توجهی است که بزرگان و مشران کابل را به قیام برضد فرنگی ها و فرنگی مآبان دعوت می نماید و ننگ و غیرت افغانی را به یاد آنان میدهد و مرگ مردانه در میدان جنگ را برزنده ماندن در دست فرنگی ترجیح میدهد. و بنا بر نفوذ و هوشیاری و تدبیر خود در میان سران و بزرگان کابل از اعتبار قابل اعتنائی برخوردار است. خوانین پس از استماع این سخنان محمدزمانخان، از عدم موجودیت کسی که رهبری آنها را برعهده بگیرد اظهار تاسف می کنند و از نواب محمدزمان خان کهن سال، تقاضای رهبری قیام مردم کابل را مینمایند.

انتخاب محمدزمانخان به رهبری مبارزین ملی

خردمند و هوشیار و روشن گهر

بگفتندش ای سرور نامور

به ما نیز مغزیست در زیر پوست
ولیکن چه سازیم بیسر شدیم
چه تنها کند مرد جنگ آزمای
سپاهی بدنبال سر، سر دهند
توبر خویش کن اختیار سری
به دارنده آسمان و زمین
که ما زدل و جان از آن توایم
از این پس ز فرمان تو نگذریم
محمد زمان را چو گفتار شان
بگفت: ای بزرگان صادق نفس
سپارید خود را به یزدان پاک
خدا داد چون دولت اتففاق
درین سرزمین ماده این فساد
چو شیطان همه فتنه برنس کند
گراین سگ نسا زد مقرر در سقر

بخوبی شناسیم دشمن زدوست
به مانند شهباز، بی پر شدیم
که بی سرچه برخیزد از دست ما
چو سرشد، به آوارگی سرنهند
درین کار، باقی زما بنگری
به قرآن و پیغمبر پاک دین
سر افگنده آستان توایم
بگوهرچه خواهی که فرمان بریم
به سوگند داد از درستی نشان
کنون نیست اندیشه از هیچکس
مدارید از دشمنان هیچ پاک
بکوشید در قلع و قمع نفاق
نه بینیم، مگر برنس بدنژاد
نهان رفته تعلیم هرکس کند
دگر نیست ما را مقرر جز سفر

بباید بدانیش کنون کار کرد
بصدد حيله دشمن گرفتار کرد (۵)

سپس محمد زمانخان پیشنهاد کرد که قبل از کار برنس، محمدشاه خان غلجائی و عبدالعزیز جبار خیل به سوی گندمک حرکت کنند و توسط اقوام غلجائی خویش راه کاروان های تجارتی را مسدود نمایند. و وقتی عساکر دولتی بدانسو حرکت کنند، مبارزین کابل برسر برنس حمله ببرند و کار دیگران را نیز یکسره نمایند. اعضای مجلس این پیشنهاد را تأیید کردند و دونفر از سران اقوام غلجائی به سوی دیار و اقوام خویش به حرکت افتادند.

دیبری نگذشت که کاروانی از پشاور به سوی کابل پیش آمد و توسط شورشیان غلجائی غارت شد. تاجران به شاه شکایت بردند و شاه شجاع قشون بزرگی را برای سرکوبی متمریدین بسوی شرق سوق نمود، اما این قشون وقتی در دره های تیزین رسید، مورد حمله شدید شورشیان غلجائی قرار گرفت و تلفاتی بی شماری برجای گذاشت. مبارزین پس از اختلال امنیت راه کابل-جلال آباد و اعزام قوای دولتی بدان صوب، تصمیم گرفتند که اکنون باید کار برنس را یک طرفه سازند. پس محمد زمانخان رهبر مبارزین، بقول حمید کشمیری دستور داد بخانه برنس حمله کنند:

حمله برخانه برنس

که ای هوشیاران و نام آوران
ترنم نیوش و مصراحی بدست
تحمل گزیدن ز تدبیر نیست
شکار از کف و وقت بیست
بسازید کارش به وقت دگر
خوانین نهادند برسینه دست
سحرگه ز پیسوده فرو کوفت کوس
سوم خان اسکندر نیک نام
به جمع اچکزائیان دلیر
سوی مسند خاص برنس شدند
زبس هیبتش رعشه بر تن فتاد
ز روزن درافگند خود را به باغ
فتادن، دگر بار، جستن گرفت
همیکرد، لیکن نمی یافت بار
به بازوی مردی شکستند در
ربودند از تن سرش همچو گوی
دو صد بهره و استخوان ریز ریز
به سرگوشه ای جوی خون ریختند
ز نام آوران کشته شد پیش و پس
چو باد خزان برگ و بار درخت

محمد زمان گفت: با یاوران
ملک کم سپه لاته جنگی مست
زمان دیر شد، جای تاخیر نیست
میادا که خرگوش آگه شود
بتازید بر برنس بد گهر
به ایجاب حرف صلاحی که بست
بقصد شبیخون شب چون خروس
محمد امین خان و عبدالسلام
دگر خان عبدالله نره شلیر
روان در زمان با سه صدکس شدند
چو بشنید برنس به گردن فتاد
به بیچارگی با دل داغ داغ
دویدن ستادن نشستن گرفت
تمنای رفتن به سوراخ مار
دلیران کابل به سنگ و تبر
رسیدند بر برنس کینه جوی
تنش رانمودند از تیغ تیز
سپس با دگر ها در آویختند
به برنس صد و پنجه و چارکس
به تاراج بردند اسباب و رخت

چو خشم خود آتش برافروختند
در آن خانه چون بولهب سوختند (۶)

سهم زنان کابل در قیام

شاه شجاع وقتی از قتل برنس و آتش زدن خانه و منزل او توسط مبارزین مطلع شد، نایب محمدشریف خان را در رأس سپاهی برای سرکوبی قیام کنندگان از بالا حصار فرستاد. چون این سپاه به داخل شهر رسید، مورد هجوم شهریان کابل واقع شد:

درآمد برآمد خروش عوام
ستادند بر برزن و بام و کوی
گرفتند بر لشکر کینه خواه

چو لشکر به بازار کابل تمام
زن و مرد و پیر و جوان سو بسو
هژبران کابل پس و پیش راه

نمودند درکوچه تنگ بنند
بهرکس فتاد آنچه در دم بدست
نهانی غزالان نخچیر گیر
در آن جنگ آشفته چون ماده شیر
زهر روزن و برزن و پیش طاق
یکی رافگندی، سنگی به سر
یکی را کاسه ای از هوا
یکی خمره گاو دوشه به دست
دگر را شکستند بر سر سبزو
یکی را بیفتاد طشتی زبام
چو سودائیان اهل بازارها
دکاندارگردن زکین بفراشت

ز بام و در و غرفه های بلند
بفرق سـرخصم سرکش شکست
که گاهی شـکاری زدندی به تیر
زبالا ندیدند بالا و زیر
بر آمد صدای طراقا طراق
که از صدمتـش کرده یاد پدر
بیفتاد و شد کاسه سر جدا
بر آورد و برفـرق دشمن شکست
که شد حلقه اش راست اندر گلو
فتادش زسرطشت و طشتش زبام
به جنگ و جدل با خریدارها
نمکسـنگ و سنگیکه درپیش داشت

چو سنگ فلاخن به میزان نهاد

بیفگند بردشمن بدنهاد (۷)

جنگ اوران پس از آتش زدن خانه برنس و تباہ ساختن لشکر امنیتی بالا حصار، برگدام های غله انگلیس حمله بردند تا برای مصارف مبارزین آنوقه تهیه کنند و در عین حال لشکر فرنگی نیز بدون غله ودانه بماند. در این وقت مکناتن قشون یکهزار نفری برای مداخله فرستاد که در آغاز توانست با آتش باری بر مبارزان افغان از گدامهای غله محافظت نماید، ولی ۳۱ نفر مبارز غلجائی در پناه خندقی پناه گرفتند و ناگاه چون بلای آسمانی بر سر دشمن تاختند. بقول حمید کشمیری:

فتادند آن فوج را در میان
نکردند بی کشتن ورقص کـسار
توگفتی که شمشیر غیب آختند
شدند اهل کابل چیره دست
بنگاه چون آفت ناگهان
چو خمپاره کافتد اندر حصار
تنی چند را سر بینداختند
بیفتاد در فوج ترکان شکست

فرنگی گریزان و افغان ز پس

شتابان چو دنبال دزدان عس (۸)

مکناتن وقتی از تاراج گدام غله توسط غازیان مطلع شد، یکی از خوانین غلجائی موسوم به حسن خان رابا پول بفریفت تا قوایش را از تیزین گرفته، به قصد چپاول مردم کابل با خود بیاورد، و وقتی او با قوایش به کابل رسید، مکناتن به اردوی خود امر کرد تا کابلیان را با توپ و خمپاره زیر آتش بگیرد. توپخانه دشمن با شدت تمام به آتش باری پرداخت و گروهی از شهریان کابل شامل زنان و کودکان و پیرمردان را با خاک و خون کشانید:

چو محشر گریزان زهم جمله کس
زنان سینه کوبان به جوش و خروش
بسی مردم از بیم آن سیل تیز
به هرکس غم جان خود بود وبس
گریزان و بگرفته طفلان بدوش
نمودند سوی بلندی گریز

انتخاب محمدزمان خان به پادشاهی و کارنامه بذل و سخاوت او

حمید کشمیری در اکبرنامه اش میگوید: سران مبارزان و بزرگان شهر پس از حملات پیروزمندانه بردشمن جرگه کردند و به اتفاق آراء سردار محمدزمانخان را به پادشاهی خویش برگزیدند، و توسط منادی پادشاهی او را به گوش شهروندان و بالا حصار نشینان رساندند و روحانیون هم بجای نام شاه شجاع، نام زمانشاه را در خطبه های نماز ذکر کردند. حمید کشمیری گوید:

زدل پاک شستند نقش دویی
محمدزمان خان نمودند پادشاه
منادی ندازد به کابلستان
شد از بازی چرخ آن جایگاه
شه نو در لطف و احسان گشاد
رسیدند از هر طرف غازیان
به آن قوم جان باز فرخنده کیش
جزاین نان دهی نیز بسیار کرد
پی پختن نان اهل غزا

زسیم وزر واسپ و آلات جنگ

بسی داد نامدرآن کار تنگ (۹)

ورود سردار اکبرخان به کابل :

بنابر اکبرنامه، هنگامی که در کابل قیام عمومی مردم برضد انگلیسها اوج می گرفت، آوازه ورود سردار اکبرخان از بخارا به خلم (تاشقرغان) به گوش نواب محمدزمانخان (که اینک به عنوان پادشاه از جانب مجاهدین انتخاب شده بود) رسید. امیر مجاهدین فوراً نامه ای عنوانی سردار اکبرخان نوشت و در پای آن مهر خود و نواب جبار خان را گذاشت و به وسیله پیکی تندرو به خلم فرستاد. وقتی نامه به دست سردار اکبرخان رسید و آن را بخواند، همراه با سردار سلطان احمدخان، پسر عم خود راهی کابل شد و به زودی به کابل رسید. ورود سردار اکبرخان به کابل مصادف به ایامی بود که

یک روز قبل از آن عبدالله خان اچکزائی در میدان بی بی مهر و زخم کاری برداشته بود و شهریان کابل در اندوه عمیقی فرورفته بودند، مگر با رسیدن سردار اکبرخان به کابل این اندوه به خوشی و شادمانی عمومی مبدل گردید. بقول حمید کشمیری:

توگفتی بهاری به بستان رسید
شدندش بفرسنگ ها پیشوا
ز مرد وزن و طفل و پیر و جوان
که پرسید عیسی چه غوغاست این
چو جان تنگ اندرکنارش کشید
بگردش چو ب«رگرد مه، اختران
مسلسل سخن درسخن گفته شد
بگفت ای فرح بخش روح و روان
نمودم دگر نیز خواهم نمود
شکستم طلسمات اهل فرنگ
فکنم زیا دشمن کیینه خواه
نخواهدش این کشور از فتنه پاک
ولیکن ندارند، سالار کس
توانائی ازضعف پیری نماند
جوانی که مانند شیرنری
زشمشیر او هوش او تیزتر
نبینم که بتواند این کار کرد

چو اندر حد کابلستان رسید
همه پیشوایان فرمانروا
به هرکوی و برزن که گشته روان
چنان خاست شوردعا برزمین
چو پیوستش محمدزمان خان رسید
نشست و نشستند نام آوران
حقیقت زنو تا کهن گفته شد
سرانجام کارش محمدزمان
دراین رزم دردست من آنچه بود
به بازوی تدبیروشمشیرجنگ
ز سرمایه آباد کردم سپاه
ولی تا مخالف نگردد هلاک
دلیرافغانانند بسیار کس
مرا قوت شیرگیری نماند
سزد برسر کار سر لشکری
بود در صف رزم خون ریزتر
کسی جز تو درخسایل مردان مرد

همه شهرو لشکر به فرمان تست

بکن آنچه خواهیکه ملک آن تست (۱۰)

سردار اکبرخان در آغاز از قبول این پیشنهاد امتناع ورزید و سران کابل را مورد گلایه و انتقاد قرار داد که چگونه آنها پدرش را در مقابل با دشمن تنها گذاشتند تا مجبور به ترک یار و دیار خود شد و اینک آنچه دیده و می بینند، از دست خود می بینند. خوانین کابل تمام گلایه های سردار را به جا و انتقادات او را معقول دانسته از آنچه رفته بود، اظهار ندامت کردند و سوگند یاد نمودند که از این پس از خط فرمانبرداری عدول نخواهند کرد، به شرط آنکه سردار پیشنهاد آنها را بپذیرد. سردار اکبرخان که پافشاری و تعهد خوانین کابل را چنین دید، لختی خاموش ماند و سرانجام سمت رهبری مبارزان را پذیرفت و مردانه در پیشاپیش سپاه دشمن شکن افغان فرار گرفت که کارنامه های افتخار برانگیزی در این مختصر نمی گنجد و ایجاب بحث جداگانه را میکند.

بدین سان دیده میشود که نواب محمدزمانخان، یکی از شخصیت های قابل اعتنا و مهم ملی در دوران جنگ اول افغان و انگلیس بوده است. و در سازماندهی قیام کابل و تشکل نیروهای ملی و مبارزه برضد دشمنان وطن و مردم نقش بسیار تعیین کننده داشته است. و نمی دانم به چه علتی از این پیرمرد جواد و شجاع و وطن پرست که همه دار و ندار خود را در راه طرد دشمن از کشور و پیروزی مجاهدین برانگلیسها صرف کرده، کسی به وجه احسن و کافی یادآوری نکرده است؟ سردار نواب محمدزمانخان در سال ۱۲۶۳ هجری (= ۱۸۴۶ میلادی) از اثر شیوع مرض کولرا در کابل وفات کرد و در مزار عاشقان و عارفان مدفون گشت و این بیت در لوح مزارش منقور است:

عقل کشیده دل از صبر کند و گفت

دردا کزین زمانه محمدزمان برفت (۱۱)

یاد و خاطرش به عنوان یک مبارز وطن خواه در جنگ اول «افغان و انگلیس» همواره گرامی باد!

اعقاب و اولاده نواب محمدزمانخان:

در حالی که قلعه زمانخان در عقب تپه مرنجان واقع در جوار مکروریان اول و باغ نواب در شهر کهنه کابل یادآور نام و نشان این مرد نامی و بلند همت کشور است، جداً از زومند آن بودم تا بدانم از اولاده نواب محمدزمانخان کدام اشخاص و خانواده هادر کابل و یا خارج باقی مانده اند. خوشبختانه چندی قبل از داکتر صاحب سید خلیل اله هاشمیان مدیر مجله آئینه افغانستان در امریکا، نامه ای دریافت کردم که در آن شجره خانواده های نواب اسد خان و نواب عبدالصمدخان و نواب عبدالجبارخان برادران امیر دوست محمدخان در پشت یک ورق بگونه خاکه درج شده بود و من با استناد آن نامه میتوانم از اعقاب و بقایای این خاندان ذیلاً یادآور شوم.

بقول داکتر صاحب هاشمیان، از نواب **اسدالله خان** (یا سردار اسدالله خان) دو پسر بنام های نواب محمدزمانخان، و شکرالله خان به ظهور رسید که از مادران جدا بودند.

از **نواب محمدزمان خان**، دو پسر یکی شکرالله خان (در منابع دیگر پسر دوم نواب زمان خان، شاه دوله نام داشت) و دیگری شجاع الدوله خان به ثمر رسیدند و شجاع الدوله خان همان است که به حیات ننگین شاه شجاع در جبه زار سپاه سنگ خاتمه داد. و از شجاع الدوله خان پسری بنام امین الدوله خان و از او شش پسر: بنامهای محمدایوب خان، علی جانخان و محمدعلی خان چهره نویس، رسولخان (جیتن)، سردار احمدعلیخان و غلام نقشبندخان به ظهور رسیدند.

سردار محمدایوب خان ، صاحب سه پسر بنامهای عبدالقیوم خان نوابی، عبدالله نوابی، عبدالعلی نوابی شد. و محمدعلی چهره نویس دوپسر بنامهای محمداسماعیل نوابی و محمدحفیظ نوابی داشت که این آخری صاحب چهار پسر بود. و اما محمداسماعیل نوابی، صاحب دوپسر هریک: محمدابراهیم نوابی و محمدمسعود نوابی و شش دختر که دوتای آن مستوره جان (خانم داکتر ناصر نوابی) و سامعه جان (خانم داکتر سیدخلیل الله هاشمیان) می باشند و چهار دیگر که یکی خانم آقای نبیل مسکینار است و نامها و پیوند دیگران معلوم نیست.

و اما اسامی او لاده **شکرالله خان** برادر نواب محمدزمانخان از اینقرار است: شکرالله خان، دوفرزند یکی بنام جنرال غلام حسین خان و دیگری بنام غلام علی خان داشت. غلام علیخان سه پسر بنام های شیرعلیخان و غلام صدیق خان (دگروال) و غلام نبی جان داشت. داکتر محمدناصر نوابی پسر شیرعلیخان است که (باجه داکتر هاشمیان) میشود. دگروال غلام صدیق خان و همچنان غلام نبی جان، هریک صاحب چهار فرزند هستند که نام های شان در یاد داشت نیامده است. و اما از جنرال غلام حسین خان دوپسر بنامهای محمدسرورخان و محمدهاشم خان و پنج دختر بجا مانده است. یکی از دختران او زوجه سردار ایوب خان نوابی (والده محمدقیوم و عبدالله نوابی) بود و دیگری زوجه غلام جیلانی خان چرخي و سومی زوجه سردار جمعه خان اعتمادی بود. از محمدسرورخان یک پسر مانده بنام داکتر ولی نوابی و از محمدهاشم خان نوابی، یک پسرش محمدعالم نوابی والی مزار شریف بود. آقای عبدالله شادکام نوابی (هنرمند خوش آوای رادیو و تلویزیون افغانستان)، پسر مرحوم دگرمن محمدزمان خان نوابی ابن سردار علیجان خان ابن سردار امین الدوله خان از سلسله نواب محمدزمان خان میباشد.

و اما او لاده **نواب عبدالصمدخان** : نواب صمدخان صاحب دوپسر بود: یکی محمدغوث خان و دیگری عبدالقادر خان. از عبدالقادر خان محمدنادرخان و از او عبدالرزاق خان حامد پدر داکتر صمدحامد به ظهور رسیده بود. از محمدغوث خان پسرانی بنامهای تاج محمدخان، و محمداسماعیلخان و فیض الله خان و عبدالله خان و سمندر خان به ثمر رسیدند. از تاج محمدخان، سردار عبدالرشیدخان (وکیل پلخمری) و از او داکتر یحیی رشید به ظهور پیوست. و از محمداسماعیل خان، شاه کوکو (زوجه میرامان الدین خان) و محمدصدیق بدنیا آمده اند. از فیض الله خان چهار پسر مانده (نامهای شان بمن نرسیده) و از عبدالله جان، جنرال عبدالغفور (سابق سرویور ظاهرشاه، بعد نایب الجومه هرات) به ثمر رسید و از سمندر خان، جنرال محمد عمرخان و از او محمداکبرخان و غلام دستگیرخان یاور به ظهور رسیدند. از محمداکبرخان پسرانی بنام داکتر محمدامین و محمداختر به ثمر رسیدند. داکتر صاحب هاشمیان متذکر شده که نواده های نواب صمدخان عمدتاً در شکرده شمال کابل زندگی دارند. و یک شاخه از نواده های نواب جبار خان نیز در شکر دره زندگی میکنند.

اولاده نواب جبارخان اینها اند: نواب جبار خان پسرانی بنام های محمداکبرخان و محمدافضلخان و عبدالغنی خان و عبدالغیاث خان و حبیب الله خان داشت. داکتر صاحب هاشمیان میگوید: درباره نواده و اعقاب نواب جبار خان معلومات کافی در دست نیست و از این خاندان کدام سردار نامدار بیرون نیامده، مگر یک عده از نواده های نواب جبارخان در منطقه تاتنگ Tatang مربوط ولسوالی سرخرودننگرهار و همچنان در چهاردهی کابل و برخی هم در شکرده زندگی دارند. سردار عزیزخان والی فراه و بعد والی بلخ (شخصیت بسیار پاک نفس بود) ، و حبیب نوابی والی فراه و احمدکریم نوابی (فعال مامور وزارت خارجه) و احمدولی نوابی (هنرمندان خوش آواز و بلند آوازه رادیو تلویزیون افغانستان) از اولاده های نواب جبار خان اند. (۱۲)

من فکر می کردم که حیدر سلیم و خواهرش سلما جان جهانی نیز از اولاده نواب جبار خان خواهند بود، ولی داکتر صاحب هاشمیان در آخرین یادداشتی که برای من فرستاده اند ، بعد از تجدید نظر بر شجره خاندان نواب زمانخان متذکر شده اند که آقای حیدر سلیم و سلماجان خواهرش (هر دو از هنرمندان خوش آوا و خوش نام کشور) فرزندان مرحوم سردار محمدطاهرخان ابن سردار محمدابراهیم خان (برادر استاد بریشنامرحوم) میباشد که از طریق سردار امیرمحمدخان ابن سردار محمدعلیخان ابن سردار پیرمحمدخان (از جمله سرداران پشاور) به سردار پایندخان میرسند. سردار محمدعلیخان با فاطمه جان دختر امیر دوست محمدخان (معروف به فاطوجان) ازدواج کرده بود. محمدابراهیم پدرکلان حیدر سلیم نیز با دختر سردار محمدیوسف خان ابن امیر دوست محمدخان ازدواج کرده بود و مرحوم استاد رفیق صادق نیز از طرف مادر ، به سردار محمدیوسف خان ابن امیر دوست محمدخان میرسید. شاید نجیم نوابی هنرمند خوش صدای رادیو و تلویزیون افغانستان نیز منسوب به همین خاندان باشد؟

یاد این همه عزیزان گرامی باد. و از محترم داکتر صاحب هاشمیان که مرا در ضبط اسامی اعقاب خاندان نواب زمان خان و دیگر نوابان محمدزائی یاری رسانده است مشکور و ممنونم امیدوارم کسانی که در ضبط نام و نسب شان اشتباهی رخ داده باشد برای اصلاح و تکمیل شجره خاندان نواب زمانخان نویسنده را کمک کنند.

مآخذ و رویکردها:

- ۱_ اکبرنامه، چاپ ۱۳۳۰ ش کابل، ص ۱۳۷
- ۲_ اکبرنامه، ص ۱۳۸
- ۳_ همانجا، ص ۱۳۹
- ۴_ همانجا، ص ۱۳۹
- ۵_ همانجا ص ۱۴۰ - ۱۴۱

- ۶_ همانجا، ص ۱۴۴-۱۴۶
۷_ همانجا، ص ۱۴۷-۱۴۸
۸_ همانجا، ص ۱۵۰-۱۵۲
۹_ همانجا، ص ۱۵۲-۱۵۴
۱۰_ همانجا، ص ۱۷۴-۱۷۵
۱۱_ سراج التواریخ، ج ۱، ص ۱۸۵
۱۲_ یادداشتهای شجره نمای داکتر سیدخلیل الله هاشمیان برای نگارنده